

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«ثُمَّ إِنَّ التَّحْقِيقَ أَنَّ الْإِخْتِلَافَ الْقِرَاءَةَ بِمَا يُوجِبُ الْإِخْتِلَافَ الظُّهُورَ، مِثْلُ يَطْهَرْنَ بِالتَّشْدِيدِ وَالتَّخْفِيفِ يُوجِبُ الْإِخْلَالَ بِجَوَازِ التَّمَسُّكِ وَالْإِسْتِدْلَالَ لِعَدَمِ احْتِزَازِ مَا هُوَ الْقُرْآنُ».

بعد از اینکه ادله اخباریون را بیان کردند، در حقیقت دو مطلب مهم را که شیخ انصاری این دو مطلب را در ضمن دو تنبیه بیان کردند، ایشان هم این دو مطلب مهم را بیان می کنند. قدر مشترک این دو مطلب این است که از اینها عدم حجیت ظواهر قرآن استفاده می شود. مطلب اول مسئله تحریف و علم اجمالی به تحریف قرآن بود که بحثش گذشت.

مطلب دوم این است که با وجود اختلافی که در بعضی از آیات قرآن در قرائتش وجود دارد، آیا اختلاف قرائت موجب عدم حجیت ظواهر قرآن می شود یا خیر؟ آیا اختلاف قرائت مانع از تمسک به ظاهر می شود و اخلاقی را به ظاهر و استدلال به ظاهر به وجود می آورد یا خیر؟

اولاً، در اینجا محل بحث در اختلاف قرائتی است که موجب اختلاف در ظهور و موجب اختلاف در معنا می شود. ما دو گونه اختلاف قرائت داریم، یک اختلاف قرائت داریم که در ظهور لفظ است و در معنا تغییری بوجود نمی آورد؛ مثلاً در سوره مبارکه حمد، این صراط را با صاد یا با سین، هر دو خوانده شده و چون هر دو به یک معنا است، اینجا اختلاف قرائت موجب اختلاف در معنا و اختلاف در ظهور نمی شود.

اما قسم دوم اختلاف در قرائت، یک اختلاف در قرائتی است که موجب اختلاف در ظهور و در معنا می شود و این قسم محل بحث است؛ مثل این آیه شریفه که در باب نساء وارد شده و در باب مقاربت با آنها بعد از تمامیت حیض.

«وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ يَاطْهُرْنَ»، اگر در اینجا به صورت مشدد خوانده شود، يَطْهُرْنَ ظهور دارد در اینکه این تطهیر مستند به خود زن باشد. تطهیر مستند به زن باشد، یعنی زن برود غسل کند، بنابراین مقاربت بعد از غسل زن جایز می شود. اما اگر ما به صورت تخفیف خواندیم «یطهرن» خواندیم یعنی اگر خود به خود پاک بشود، خود بخود پاک شدن معنایش این است که همین مقدار که زن خون در مجرای او نباشد و نقاع از دم پیدا نکند، همین مقدار در جواز مقاربت کافی است و لو اینکه زن غسل نکرده باشد، به عبارت اخیری، ما سه تا صورت در اینجا داریم:

اول قبل از آنکه زن از خون پاک شود، این قطعاً مقاربت با او جایز نیست.

دوم: زمانی که پاک شود قبل از آن که زن غسل نکند. اینجا ثمره این اختلاف قرائت ظاهر می شود. اگر ما به صورت «یطهرن»

خواندیم، که در «یَطْهَرُنَ» یعنی خود بخود پاک بشود، اسناد تطهیر به خود زن لازم نیست، اینجا خود بخود قبل از غسل، از خون پاک شده است، جماع و مقاربت با او جایز است، اما اگر به صورت مُشَدَّد خواندیم اینجا جایز مقاربت نیست، مگر بعد از غسل، پس محل نزاع در اختلاف قرائتی است که موجب اختلاف ظهور می‌شود، یعنی موجب اختلاف در معنا می‌شود، اما اختلاف قرائتی که موجب اختلاف در معنا می‌شود، آنها از محل بحث خارج است.

بحث این است که آیا در این قسم از این قرائات، اختلاف در قرائات مانع از ظهور و حجیت ظهور می‌شود یا خیر؟ مرحوم آخوند می‌فرماید: به نظر ما مانعیت دارد، اختلاف قرائات سبب اجمال می‌شود و جلوی ظهور را می‌گیرد و در نتیجه ما نمی‌توانیم به این آیه شریفه «ولا تقربوهنَّ حتی یطهرنَّ» استدلال بکنیم.

در مقابل این فرمایش آخوند، دو مطلب در اینجا باید بررسی بشود که خود آخوند هم بررسی کردند:

مطلب اول

این قرائات مختلفه و متعدده اینها قرائات متواتره هستند. تواتر در این قرائات وجود دارد و اگر تواتر وجود داشت، هر کدام یک از این قرائات برای ما حجیت دارد.

مرحوم شهید ثانی در کتاب مقاصد وقتی می‌خواهند این قرائات سبع را بیان کنند، می‌فرمایند: «كُلُّ من القرائات السَّبْع من عند الله تعالی نزل به الروح الأمين علي قلب سَيِّد المرسلین» ایشان ادعا کرده تمام این قرائات از ناحیه خود خداوند تبارک و تعالی است و به نحو تواتر قرائات سبع ثابت شده است، علتش هم «تخفيفاً علي الأُمَّة و تحويناً علي هذه المِلَّة» این از باب تسهیل بر مردم بوده که خداوند قرائت‌های مختلف را برای آیات خود فرموده است.

حال اگر کسی بگوید: اگر ما قائل شویم به اینکه قرائات سبع، متواترند کما اینکه مشهور هم یک چنین نظریه‌ای دارند مخصوصاً مشهور در بین علمای عامه و شاید جمیع علمای عامه، الا زمخشری همین قائل به تواتر هستند، وقتی مسئله تواتر مطرح باشد دیگر اخلاقی به ظواهر و حجیت ظواهر بوجود نمی‌آید.

مرحوم آخوند از این حرف جواب می‌دهند، می‌فرمایند: به نظر ما تواتر نسبت به این قرائات ثابت نیست، علتش را دیگر بیان نمی‌کنند همین مقدار می‌فرمایند تواتر برای ما ثابت نیست، یک وجهی که دارد این است که این قرائات شما می‌خواهید بگویید از پیامبر متواتر است یا از غیر پیامبر؟

اگر از غیر پیامبر باشد که این حجیتی ندارد و اگر بگویید این قرائات از خود پیامبر متواتر است، پس چرا این قرائات را به این افراد سبعة نسبت می‌دهند؟ می‌گویند قرائت عاصم یا قرائت دیگری، پس اینی که این قرائات را به دیگران نسبت می‌دهند کشف از این می‌کند که این قرائات از خود پیامبر (ص) نیست و اگر از پیامبر نباشد این قرائات به درد ما نمی‌خورد.

مطلب دوم

مستشکل می‌گوید: اگر قرائات متعدده متواتر هم نباشند، استدلال به همه این قرائات جایز است. ما می‌توانیم هم به «یَطْهَرُنَ» استدلال کنیم هم به «یَطْهَرُنَّ».

مرحوم آخوند می‌فرماید: ما این را هم قبول نداریم، شما برای جواز استدلال به این قرائات مختلفه، دلیل ندارید. آن مقداری که در روایات آمده «جواز القراءة بالقرائات المتعدده» است، به این قرائات متعدده شما می‌توانید قرائت کنید، اما جواز القرائه یک مطلبی است، جواز الاستدلال یک مطلب دیگر است و به تعبیر ایشان بین اینها فرق وجود دارد و بین اینها ملازمه‌ای نیست، ممکن است یک قرائتی قرائتش جایز باشد، اما استدلالش به آن قرائت جایز نباشد.

بعد می‌فرماید: ما یک بحث فرضی هم در اینجا می‌کنیم، حالا اگر جواز استدلال به قرائات را فرض کنیم، مرحوم آخوند می‌فرماید: اینجا کسی خیال نکند که اگر ما آمدیم گفتیم استدلال به قرائات جایز است الان یک قرائت، «یطهرن» هست یک قرائت «یطهرن» است، این دو تا قرائت که بمنزله دو آیه می‌شود، استدلال به هر دو هم جایز باشد، کسی خیال نکند که همان مرجحاتی که در باب خبرین متعارضین وجود داشت، همان مرجحات را در اینجا جاری کنیم، چون آن ادله‌ای که مرجحاتی را بیان می‌کند، موضوع آن ادله، خبرین متعارضین است، موضوعش شامل آیتین و یا شامل قرائتین نمی‌شود.

بنابراین آن ادله‌ای که می‌آید یک مرجحاتی را بیان می‌کند، آن قابل جاری شدن در اینجا نیست. پس باید در باب تعادل و تراجیح، اصل اولی و قاعده اولی در تعارض دو اماره به طور کلی، دو چیزی که اماره‌اند، مثل دو آیه، دو ظاهر، یک ظاهر و یک آیه، اصل اولی در تعارض امارتین را ما آنجا بیان کردیم.

آنجا اینچنین گفتیم: گفتیم، اگر حجیت امارات از باب طریقت باشد، یعنی شارع اماره را حجت کرده به عنوان اینکه طریقی به واقع است، وقتی دو طریقی با هم تعارض کردند هر دو تساقط می‌کنند، اصل اولی در تعارض امارتین بنابر به قول طریقت تساقط است و هر دو کنار می‌روند.

مبنای دوم در باب امارات این است که بگوییم اماره حجت است از باب سببیت و موضوعیت، اماره سبب ایجاد یک مصلحت در مؤدی می‌شود و لو اینکه در واقع یک چیز دیگری مصلحت داشته باشد، بنابراین آنجا گفتیم حالا وقتی این دو با هم تعارض کردند، یکی قطعاً مصلحت دارد، قائل به تخییر شدیم. بنابر طریقت قائل به تساقط، بنابر سببیت قائل به تخییر می‌شویم. باید همین اصل اولی را در اینجا پیاده بکنیم و در اینجا ایشان پیاده می‌کنند و این بحث تمام می‌شود.

توضیح عبارت

«ثم إنَّ التحقيق»، تحقیق این است که «أنَّ الإختلاف القرائه» که مرحوم شیخ این بحث اختلاف قرائات قرآن را در تنبیه دوم بیان کردند، بحث تحریف را در تنبیه سوم ذکر کردند، این را در تنبیه دوم بیان کردند. اختلاف در قرائه، می‌فرماید ما دو گونه اختلاف داریم:

«بما یوجب الإختلاف فی الظهور» آن اختلافی که موجب اختلاف در ظهور است، مثل اختلاف بین صراط و سراط، با صاد یا سین آن محل بحث ما نیست. آنی که موجب اختلاف در معنا و اختلاف در ظهور است. مثل «یطهرن» به تشدید بخوانیم یا «یطهرن» به تخفیف بخوانیم که بنا بر تشدید گفتیم جماع با زن در چه زمانی جایز می‌شود؟ بعد از غسل. بنابر تخفیف بعد از نقاع عن الدم، یعنی پاکی، و قبل از غسل هم جایز است.

تحقیق این است که اختلاف در قرائت، «یوجب الإخلال بجواز التمسک و الإستدلال» موجب اخلال به جواز تمسک و استدلال به ظاهر قرآن می‌شود که این چرایش را ما باید در خارج مطلب بیشتر تبیین می‌کردیم. آخوند می‌فرماید حالا که اختلاف قرائت شد، قرآن برای ما محرز نیست. آیا کلام خداوند «یطهرن» است یا «یطهرن». «لعدم احراز ما هو القرآن» آنی که به عنوان قرآنیت

مطرح است برای ما محرز نیست.

«و لم یسقط» این تقریباً جواب از یک اشکال مقدر است که مشهور قائل به تواتر قرائات هستند؛ تواتر قرائات می‌گوید همه‌ی این قرائت‌ها قرآن است. مخصوصاً آن کلامی که از مرحوم شهید ما خواندیم که تمام قرائت‌ها از جانب خدای تبارک تعالی است.

باید یکی از اینها را ما بر دیگری ترجیح بدهیم، فرض کنید آنی که مطابق با مشهور است بر آنی که غیر مشهور است ترجیح پیدا نکند. نه مثل او ممکن است نباشد اما مرجحات دیگری باشد، اینجا ایشان می‌گوید که به هر دو می‌توانیم تمسک کنیم؛ اما روایاتی است بر اینکه همان بعد از پاک شدن، مقاربت جایز است آن روایت مؤید یکی از این قرائت‌ها می‌شود، خود این قرائت اولی تخفیف بر قرائت تشدید، ترجیح پیدا می‌کند. تواتر یعنی همه‌اش من عندالله است. وقتی همه‌اش من عند الله شد، معنایش این است که به همه اینها «لولا» امور دیگر استدلال می‌شود.

اگر تنها آیه را داشته باشیم، نمی‌توانیم بگوییم هم «یَطَهَّرْنَ» صحیح است هم «یطهْرْنَ» صحیح است و فرض بر این است که هیچ روایتی نداریم، نتیجه این می‌شود که مثل شهید فتوا می‌دهند به اینکه بعد از پاک شدن خون، مقاربت جایز است، آنی که دائره‌اش وسیع‌تر است او لحاظ می‌شود، چون در فتوا فقط به صرف آیه که نمی‌شود فتوا داد، با قطع نظر از ادله دیگر است. حال بعضی در همین آیه گفتند که آیه دنباله‌اش دارد: «فَإِذَا تَطَهَّرْنَ» وقتی اینها خودشان را پاک کردند و غسل کردند، دنباله‌اش دارد که «فَأَتَوْهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ» این را قرینه قرار داده اند، اما این هم قرینیت ندارد.

این درست است قرینیت دارد برای قرائت تشدید، اما از آن طرف هم مشهور هم آمدند فتوا بر طبق قرائت یطهْرْنَ دادند، آنها هم یک مستندات دیگری دارند. بعضی‌ها این را قرینه می‌گیرند می‌گویند اصلاً در این آیه، بعضی از آقایانی که نظرشان همین است، می‌گویند: این آیه را نباید اصولیون، مورد بحث قرار می‌دادند، دنباله‌ی آیه تکلیف را روشن کرده است، لکن با اینکه تکلیف روشن شده است، اما این اشکال باقی است. در خود قرآن‌های موجودی که الان ما داریم دارد یطهْرْنَ، بعد دارد «إِذَا تَطَهَّرْنَ».

آیا با وجود این ما می‌توانیم تطهْرْنَ را قرینه بگیریم برای یطهْرْنَ؟ بعضی‌ها گفتند این قرینیت هم ندارد. به دلیل اینکه آیه می‌گوید حرمت مقاربت تا قبل از پاک شدن از خون است. آن طرف آیه هم می‌گوید که اگر غسل هم کردند شما می‌توانید مقاربت کنید، این منافاتی ندارد با اینکه قبل از غسل هم مقاربت جایز باشد. علی‌ای حال اینجا بحث در خصوص این آیه که آیا قسمت بعدش می‌تواند قرینه باشد یا نمی‌تواند قرینه باشد بحث زیاد است.

مرحوم آخوند می‌فرماید: به نظر ما تواتر قرائات ثابت نیست. چون اولاً عرض بکنیم که بسیاری از علمای امامیه هم قبول ندارند، مرحوم آقای حکیم در کتاب حقائق، آنجا دارد که شیخ طوسی (صاحب تبیان)، طبرسی (صاحب مجمع البیان)، سید بن طاووس، مرحوم محدث بحرانی، مرحوم سید نعمت الله جزائری، از علمای امامیه و از علمای عامه، زمخشری، زرکشی در کتاب برهان، این علما تواتر قرائات را انکار کردند.

ثانیاً: همان بیانی که خارج مطلب گفتیم، شما می‌گویید: «عن النبی» متواتر است یا «عن غیر النبی»، اگر از غیر نبی باشد، بدرد نمی‌خورد. اگر می‌گویید «عن النبی» است، این برخلاف آنی است که واقع شده است. آنچه که الان می‌آیند این قرائات را به آنها نسبت می‌دهند به پیامبر نسبت نمی‌دهند این قرائات را، به عاصم و مثل عاصم و اینها نسبت می‌دهند.

«ان قلت»، حالا تواتر قرائات ثابت نباشد. استدلال به قرائات که جایز است. آخوند می‌فرماید: «و لا»، یعنی «ولم یثبت جواز الإستدلال بالقرائات و إنْ نُسِبَ»، نسبت دهنده‌اش هم شیخ در کتاب رسائل است. «إلی المشهور تواترها»، تواترش به مشهور نسبت داده شده. «لکنّه»، یعنی لکن این تواتر، «مما لا اصل له»، بعضی‌ها ضمیر را نسبت دادند «بما نسب إلی المشهور»، اینی

که نسبت داده شده به مشهور، اصلي ندارد. يعني وقتي ما مراجعه مي‌کنيم به مشهور مي‌بينيم مشهور چنين حرفي را نزده است. برمي‌گردانند به اين «ما نُسِب»، «لکنه» يعني لکن، آنچه که نسبت داده شده اصل ندارد. يعني مشهور چنين حرفي نزده است.

که عرض کرديم شيخ طوسي، طبرسي، بحراني، جزائري، ... قبول ندارند تواتر را، احتمال دوم که خيلي راحت‌تر است «لکنه»، يعني تواتر اصلي ندارد، اصلي ندارد وجهش هماني بود که عرض کرديم. «وإنما الثَّابِتُ جواز القرائه بها»، آني که ثابت است. (لکن يا به تواتر برگرداند ضمير را، يا به آن ما نسب الي المشهور). آنچه که ثابت هست جواز قرائات است، «ولا ملازمة بينهما»، بين اين دوتا ملازمه‌اي وجود ندارد، يعني ممکن است جواز قرائت باشد اما جواز الاستدلال نباشد. قرائت یک دائره وسيع‌تر است.

انسان فقط مي‌خواهد بخواند. خب ممکن است خداوند بفرمايد در هنگام خواندن شما بخوانيد، شبیه اينکه بعضي از آیات، (حالا البته از قول بعضي از فقها و مفسرين) بعضي از آیات قرائتش نسخ نشده اما حکمش نسخ شده است.

آنجا شما چطور مي‌گوييد که قرائت دارد، مي‌توانيد آيه را بخوانيد، اما چون حکمش نسخ شده است، قابليت استدلال ندارد. اينجا مرحوم آخوند یک چيزي شبیه آن مي‌خواهد بفرمايد که ممکن است بگوييم خود خواندن اشکالي ندارد، اما هنگام احتجاج ما دليل مي‌خواهيم براي جواز الاستدلال و دليل ندارد.

«ولا ملازمة بينهما»، يعني «جواز استدلال و جواز قرائات»، «کما» اينکه مي‌گوييم محرز نيست قرآن بودن، يعني قرآن به عنوان استدلال، يعني قرآني که ما بخواهيم دليل قرائت براي حکم شرعي بدهيم، اين براي ما روشن نيست. اما در اينجا مي‌گوييم که اصل جواز القرائت است که حالا روايتي هم دارد که حالا باز در معنای روايت هم یک مقدار بحث است. روايت دارد که حضرت به سالم بن سلمه، امام صادق عليه السلام فرمودند که: «إقرأ كما يقرأ الناس»، قرآن بخوان همانطور که مردم قرآن مي‌خوانند. «إقرأ كما يقرأ الناس»، بعضي‌ها «يطهرون» مي‌خوانند بعضي‌ها يطهرون مي‌خوانند. در بعضي از آیات قرائت‌ها مختلف است. حضرت هم فرمودند «إقرأ كما يقرأ الناس».

اين «إقرأ كما يقرأ الناس» را بعضي‌ها از آن استفاده کردند قرائت بالقرائات جايز است، مرحوم آخوند خودش تنزل مي‌کند و مي‌فرمايد: «ولو فرض جواز الاستدلال» به اين قرائات، «فلا وجه». در برخي از نسخي که قاعده را «فلا حاجة» غلط است. «فلا وجه لملاحظة الترجيح بينها»، ما نمي‌توانيم ملاحظه ترجيح بکنيم، «بعد كون الأصل في تعارض الأمارات»، ببينيد الان وقتي دوتا قرائت شد دوتا قرائت در حکم دوتا آيه است. دوتا آيه يعني دوتا اماره. آنوقت بايد ببينيم قاعده تعارض امارات چيست؟

اصل در تعارض امارات، «هو سقوطها عن الحجية»، سقوط از حجت، آن هم در خصوص مؤدّا. اين «في خصوص المؤدّي»، را بر چه چيزي مرحوم آخوند بيان مي‌کند؟ ما اگر گفتيم دوتا روايت داريم، یک روايت مي‌گويد نماز جمعه واجب است یک روايت مي‌گويد حرام است. دو روايت، دو اماره است، اصل اولي طبق قول به اينکه بگوييم امارات بنابر طريقت حجت است، دو طريق نمي‌توانند طريق الي الواقع باشند. دو طريق مختلف، هر دو تساقط مي‌کنند؛ اما تساقطشان در خصوص مؤدّا است، يعني در خصوص مضمون هر دویشان است؛ اما نسبت به نفي قول ثالث حجتشان باقي است؛ مثلا اين روايت مي‌گويد نماز جمعه واجب است، آن روايت مي‌گويد نماز جمعه حرام است قول ثالث استحباب مي‌شود.

هر دو روايت نسبت به نفي استحباب حجتش باقي است؛ لذا مي‌فرمايد سقوط امارات از حجت در خصوص مؤدّي يعني وجوب و حرمت، اما نسبت به نفي استحباب که قول ثالث است حجتش باقي است. البته «بناءً الإعتبار امارات» از باب طريقيه «وتخير بينها»؛ يعني تخيير بين امارات، «بناءً علي السببيه» بنا بر اينکه ما امارات را از باب سببيت حجت بدانيم. از باب سببيت بگوييم تخيير، مخير است يکي از اين دوتا را بگير. چون بنابر سببيت يکي از اينها سبب در ايجاد مصلحت در مؤدّيش

است ولو اینکه مصلحت در یک شیئی دیگر واقعاً باشد.

ما قاعده کلی می‌گوییم می‌گوییم اگر دو تا اماره نفي ثالث داشت، آن نافي ثالث حجت است؛ لذا در اینجا هم اینطور می‌گوییم مثلاً در نماز جمعه اگر دو روایت بود، یکی واجب یکی حرمت. ثالث قول به استحباب می‌شود. حالا اگر در یک جایی اصلاً ثالث برایش تصویر نداشت، دیگر مطرح نمی‌شود. در آنجایی که ثالث برایش تصویر دارد حجیتش نسبت به نفي ثالث باقی است. روی قول به اینکه امارات طریقی‌اند که خود مرحوم آخوند و مشهور هم قائلند دیگر حجیت ندارد، لذا برای مسئله جواز مقاربت بین نفاع و بین الغسل نیاز به دلیل دیگری دارد که الان مرحوم آخوند بیان می‌کند.

«فلا وجه مع عدم دلیل علی الترجیح فی غیر روایات» این «مع» می‌خورد به آن «فلا وجه». «فلا وجه» در صورتی که ما دلیلی بر ترجیح در غیر روایات از سایر امارات نداشته باشیم، یعنی اگر کسی بگوید آن ادله‌ای که می‌آید مرجحاتی را بیان می‌کند، آن مرجحات اختصاص به خبرین متعارضین دارد. اگر یک کسی بگوید نه آقا، خبرین متعارضین خصوصیت ندارد، ما همان مرجحات را اینجا هم پیاده می‌کنیم؛ اما اگر کسی گفت آن مرجحات اختصاص دارد به خبرین که مرحوم آخوند هم نظرش همین است «عدم دلیل» در غیر روایات از سائر امارات، آنوقت به همین اصل اولی پناه ببریم.

حالا که ما قائل به تساقط شدیم، در فرض تساقط چه کنیم؟ می‌فرماید: «فلا بد من الرجوع حينئذٍ إلى الأصل أو الأمور حسب اختلاف المقامات». به حسب اختلاف مقامات، مختلف می‌شود؛ مثلاً در ما نحن فیه، بعضی‌ها گفتند استحباب جاری بکنید. می‌گوییم تا قبل از نفاع، مقاربت با این زن جایز نبود، الان بعد از اینکه طهارت از دم، پیدا کرد شک می‌کنیم مقاربت جایز است یا نه، استحباب عدم جواز را می‌کنیم.

این استحباب عدم جواز روی این مبناست که ما در باب این زمان‌های متعدد برای این زمان استقلالی قائل نشویم. برای هر جزء جزئی از زمان نیایم استقلال قائل بشویم؛ اما بعضی گفتند در اینجا ما یک عمومی داریم، «نساؤکم حرث لکم فأتوهن من حیث شئتم». این حیثیتی که در اینجا است، حیثیت زمانی است یعنی هر زمانی که خواستید از اینها استفاده بکنید.

آن وقت گفتند که این عموم یقیناً تا قبل از آنکه زن از خون پاک بشود، تخصیص خورده است. یعنی آن زمانی که خون در مجرا دارد، «لا يجوز الجماع» این زمان خارج. اما آیا زمان دوم یعنی بعد از پاک شدن، آیا این هم تخصیص او را می‌زند، یا تخصیص نمی‌زند؟ در این مورد ما تمسک می‌کنیم به عموم «من حیث ما شئتم». تمسک به این عموم می‌کنیم. می‌فرماید این به حسب اختلاف مقامات است. این بنا بر این است که ما زمان را هر جزئی را یک فرد مستقلاً قرار دهیم، بگوییم آن جزء از زمان یک مخصّصی برای این عموم بود، آیا این جزء دیگر از زمان مخصّص هست یا مخصّص نیست؟ این هم جزء دیگر می‌شود.

روایتی مرتبط با مقام

روایتی است که ظاهراً در سفینه البحار، یا در مجمع البحرین، یکی از این دو کتاب من قبل‌آیدیده بودم و در ذهنم بود، در ماده خَبَرَ. ماده ثَبَرَ. یک روایت بسیار پر مغز و پر مطلبی است و آن این است که از یکی از ائمه معصومین علیهم‌السلام است حضرت فرموده است که: «مَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيُصَوِّرِ الْقُرْآنَ»، کسی که دنبال علم است باید قرآن را زیر و رو کند. یصوّر یعنی شخم بزند زیر و رو بکند، کنکاش بکند. تفحص زیاد و تفحص عمیق در قرآن داشته باشد. نکته‌ای که ذکر و تذکرش لازم است. ما کاری به علوم دیگر نداریم، علوم طبیعی و اینها که امروزه هم رایج است، آنها هم در تحت این قاعده کلی که این حضرت فرموده داخل و مشمول این روایت است، اما آنی که به شغل خود ما ارتباط دارد، او عبارت از این است که ما اگر دنبال علم باشیم، دنبال حکم خدا، دنبال فهم کلام خدا، فهم دین خدا، این منقطع از قرآن نمی‌شود.

نه منقطع از قرائت قرآن. حضرت نمی‌فرماید: «من أراد العلم فاليقرأ القرآن»، قرآن برود بخواند. «فاليصور القرآن» یعنی ما همین مقدار زحمتهایی که برای فهم اصول و کفایه داریم می‌کشیم چند برابر این را باید در مورد قرآن انجام بدهیم و آیا ما واقعاً این ارتباط را با قرآن داریم یا نداریم؟ غیر از اینکه حالا قرآن برای ما معنویت می‌آورد، نورانیت می‌آورد، غیر از آن مسئله معنوی و مسائل نورانی قرآن، حضرت می‌فرماید: حقیقت علم در قرآن وجود دارد و ما متأسفانه بزرگان ما هم این مسئله را فرموده‌اند یکی از کمبودهای حوزه‌های ما، عدم توجه کافی نسبت به قرآن است نه در برنامه‌های درسی و نه در برنامه‌های خود ما توجه کافی و آنی که شایسته و بایسته هست به قرآن نمی‌شود.

البته زحماتی کشیدند و گامهایی را هم برداشته شده و واقعاً جای تقدیر هم هست ولی آن مقداری که برای ما لازم است این است که اگر نسبت به این روایت باور داریم خودمان کار را شروع کنیم. هفته‌ای یا روزی یک آیه یا دو آیه از قرآن را تفاسیر متعدد را ببینیم، زیر و رو کردن یعنی همین که آیه را با تفاسیرش با احتمالاتش با مقابله با آیات دیگر قرآن این را مورد بررسی قرار بدهیم، در مورد قرآن تفکر بکنیم.

ما واقعاً وقتی که هفته می‌آید و می‌رود ماه می‌آید و سپری می‌شود، چه مقدار وقت گذاشتیم برای تفکر و تدبّر در قرآن؟ بسیار کم. یا گاهی اوقات متأسفانه هیچ. بالاتر از این، أسف‌بارتر از این، سال می‌آید می‌رود، انسان نه گوشه تفسیر را باز می‌کند نه گوشه قرآن برای تدبّر باز می‌کند، خیلی انسان موفق باشد به قرائت قرآن. قرائت قرآن هم یکی از وجهه‌هایی که اینهمه تأکید شده هر روز قرآن بخوانید هر ماه یک ختم قرآن داشته باشید برای این است که آدم وقتی قرائتش زیاد شد، احاطه‌اش به آیات قرآن زیاد می‌شود وقتی احاطه زیاد شد، تدبرش، تعمّقش در آیات قرآن زیاد می‌شود.

من پیشنهادم این است که بیاید هر کسی برای خودش زمان بندی، یک دوره ده ساله برای خودش در برنامه‌اش قرار بدهد. ده سال می‌خواهیم در قرآن کار بکنیم. ده سال حالا روزی یک ساعت هفته‌ای سه ساعت، برنامه در اینکه در قرآن کار بشود بعنوان عمیق. آنوقت انسان می‌بیند باب علم برای او باز می‌شود وقتی نورانیت و خود قرآن و حقیقت قرآن بر درون انسان حاکم شد، راه‌ها برای انسان باز می‌شود و این حرف را آنهایی که به آن رسیدند می‌گویند، من که هنوز خودم خیلی عقب هستم از این حقیقت. راه به روی انسان باز می‌شود.

از آن طرف هم فاصله گرفتن از قرآن هم انسان را از حقیقت علم دور می‌کند. هرچه ما این علوم را بخوانیم و این قواعد اصولی و فقهی را هم بخوانیم و زیر و رو کنیم، اگر با قرآن اجین نشود اینها رسوخ در درون ما پیدا نمی‌کند و حقیقتش هم برای ما روشن نمی‌شود. «من أراد العلم»، عرض کردم این حرف مطلقاً هم هست. حضرت به صورت کلی هم می‌فرماید حالا قدر متیقّنش این علوم خود ما که هست «من أراد العلم، فاليصور القرآن»، مجموعه قرآن را باید زیاد در آن تفحص و تعمّق بکند.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين